

زنان کارگر و مبارزه ی طبقاتی

هیوا سردی

سی یک شهریورماه هشتاد و شش

تولید و باز تولید مناسبات سرمایه داری حاکم بر نیروی کار ریشه در عوامل متعددی دارد. ایجاد تفرقه یکی از این عوامل است. چرا که کارگر نمی تواند به مثابه یک طبقه باشد زمانی که انشقاق و تفرقه وجه مشخصه موجودیت آن است و سرمایه داری نیز از آن به عنوان یک اهرم برای اعمال نفوذ و سرکوب طبقه کارگر استفاده می کند و به آن دامن می زند. انشقاق در صفوف کارگری می تواند بر اساس نوع اشتغال، جنسیت، قومیت، ملیت، مذهب، رشته های تولیدی، گروه های سنی (کارگر مسن، کارگر جوان) و... باشد. آن چه در این مقاله برای نگارنده مورد بحث است تفرقه بر اساس جنسیت کارگران است و اینکه منافع سرمایه داری در این میان چگونه تامین می شود...

در رابطه با زنان کارگر تئوری های مختلفی وجود دارد که به تبیین این شکاف جنسیتی در میان کارگران می پردازد و در اکثر آن ها به مهارت پایین، سرمایه انسانی نازل (عمدتاً در آموزش و پرورش)، دوری از کار در دوره زایمان و بچه داری، وضعیت جسمانی و کمبود تجارب شغلی اشاره می شود و نتیجه آن را بهره وری نازل زنان و در نتیجه دستمزد کمتر از مردان می انگارند. در اکثر این تئوری ها شکاف و نابرابری در بازار کار از منظر منافع سرمایه دار و کارفرما و سود و زیان آن است که مورد بررسی قرار می گیرد و علت اصلی را که تولید برای سود است از یاد می برند و نیز فراموش می کنند که علت وجودی این نابرابری یعنی تولید برای کسب سود بیشتر از طریق مردسالاری و ترویج آن توسط حکومت اسلامی و فقهای آن در جامعه نهادینه می شود. سرمایه انسانی نازل یا همان آموزش می تواند رشد و تکامل پیدا کند، مهارت پایین می تواند از بین برود، تجارب شغلی را می توان کسب کرد. اما وجه جسمانی زنان یا زایمان آن ها پدیده هایی است که نمی توان آن ها را از بین برد. اما می توان برای آنها تدابیری اتخاذ کرد. مانند ایجاد مهد کودک در محل کار یا دادن مرخصی زایمان به زنان کارگر برای بازیافتن توانایی هایشان (به جای اخراج آنان) و... اما دست گذاشتن سرمایه داری بر روی چنین مواردی دقیقاً همان جایی است که زنان را به بردگان ارزان تبدیل می کند. چرا که هدف سرمایه داری کسب سود بیشتر با صرف کمترین هزینه است و زنان و کودکان نیروی کار ارزانی هستند که سرمایه داری از آنها در جهت منافع خود استفاده می کند.

زنان کارگر علاوه بر کار در کارخانه یا محیط های کاری دیگر، با کار بی جیره و مواجیب خانگی نیز به بازتولید جامعه سرمایه داری کمک می کنند و این همان جایی است که به دلیل وجود مناسبات مردسالارانه ی حاکم بر جامعه سرمایه داری نادیده گرفته می شود. چرا که همراهی فرهنگ مردسالار و اقتصاد سرمایه داری است که می تواند مناسبات حاکم بر جامعه سرمایه داری را استحکام بخشد و حافظ آن باشد. در فرهنگ مردسالار کار اصلی زنان خانه داری انگاشته می شود و کدبانو واژه ای است که سرمایه داری با آوردن آن به میان جامعه و با استفاده

از آن به توجیه این فرهنگ ارتجاعی می پردازد و با تبلیغ آن از طریق رسانه هایش آن را در جامعه نهادینه می کند. به همین دلیل است که زنان در محیط کار نیروی درجه دوم محسوب می وند. چرا که کار اصلی آنان را در جای دیگر رقم زده اند و بنابراین دستمزدی کمتر از مردان می گیرند. از سوی دیگر زنان همیشه با این جمله که "بهشت زیر پای مادران است" به بچه داری تشویق شده اند و این دقیقاً همان جایی است که سرمایه داری از آن به عنوان نقطه ضعف زنان کارگر استفاده می کند و دستمزدی کمتر به آنها می دهد. با همین دو مثال کوچک می توان در هم تنیدگی سرمایه داری-مردسالار را به درستی درک کرد و آنچه می توان نتیجه گرفت آن است که اگر رهایی زنان از فرودستی و خلاصی طبقه کارگر از استثمار را بخواهیم، باید مردان را مجبور کرد که جایگاه خود را در محیط کار و خانه رها کنند! چرا که سرمایه داری زنان را به کار گرفت تا به عنوان نیروی کار غیر ماهر دستمزد کمتری به آنها بدهد. اما این نقطه ی پایان نیست. امروز با جدا سازی کارگران رسمی و قراردادی تفاوت دستمزد را به کل طبقه کارگر کشانده است و در صورت همبستگی و همکاری مردان برای حمایت از فرهنگ مردسالار و سلسله مراتب مردسالارانه، سرمایه داری و منافعش گریبان طبقه کارگر را تنگتر خواهند فشرد.

با روی کار آمدن حاکمیت اسلامی تمرکز زنان در بخش های خدماتی همچون پرستاری، معلمی و... بیش از دو بخش دیگر صنعت و کشاورزی شد و این در حالی بود که در دوره ی حکومت پهلوی زنان بیشتر در بخش کشاورزی متمرکز بودند. (البته این را هم نمی توان با قطعیت گفت. چرا که بسیاری از آن زنانی که در بخش کشاورزی مشغول به کار بودند روی زمینی مشغول به کار بودند که مالک آن شوهرانشان بودند نه خودشان! بنابراین نمی توان با قطعیت به این آمارها استناد کرد. اما به طور نسبی قابل اطمینان اند.) افزایش سهم زنان در مشاغل خدماتی پس از روی کار آمدن حکومت اسلامی را می توان ناشی از دیدگاهی دانست که بر جداسازی پسران و دختران مبتنی بود و همچنین به علت مواجهه حکومت اسلامی با جنگ و افزایش یکباره ی جمعیت که ناشی از سیاستهای غلط دولت بود، نیاز به گسترش خدمات آموزشی و بهداشتی در سراسر کشور و به خصوص در روستاها را افزایش داد و همچنین تعداد دختران جوان نیازمند آموزش(چرا که پسران اکثراً به جبهه ها اعزام شده بودند) باعث شد که زنان بیشتر در این نوع مشاغل گمارده شوند. همچنین عواملی مانند صدور بخش نامه ناظر بر ممنوعیت استخدام زنان در بخش نساجی توسط سازمان صنایع ملی، جداسازی محل کار، تبلیغ و ترویج نقش همسری و مادری از طریق رسانه های عمومی، افزایش طول دوران مرخصی زایمان و... نیز در کاهش تعداد زنان شاغل در دوره حکومت اسلامی نسبت به دوره پهلوی و تمرکز آنها در مشاغل خدماتی تاثیر به سزایی داشته است. در این دوره حقوق زنان کارگر در اکثر رشته ها، چه به عنوان کارگر کارخانه و چه به عنوان معلم یا پرستار، ۳۳٪ کمتر از مردان بود.

حکومت اسلامی با برجسته کردن وجه جسمانی زنان صنعت را کاری سنتاً مردانه و خدمات را کاری سنتاً زنانه جلوه داد و با ممنوعیت تحصیل دختران در ۵۵٪ از رشته های ریاضی و فنی بر این تفکر ارتجاعی که دستاورد حکومت فقها بود، دامن زد. البته در اثر مبارزه زنان بسیاری از این محدودیت ها تغییر کرد.

بحث زنان کارگر و موقیت آنان از کلیت جنبش کارگری جدا نیست و نباید باشد. اما همانطور که در ابتدای بحث نیز توضیح دادم تفرقه بر مبنای جنسیت یکی از مشکلات قدیمی کارگران و جنبش کارگری است و تاکید بر این مساله که

زنان کارگر بار ستم مضاعفی را بر دوش می کشند، یعنی هم به عنوان کارگر و هم به عنوان زن تحت ستم هستند، ضروری می نماید. فرهنگ مردسالار از طریق مناسبات سرمایه داری بازتولید می شود و جنبش کارگری نیز همچون دیگر وجوه جامعه آغشته به فرهنگ و سنت مردسالاری است و این تنها مختص ایران نیست که حاکمیت اسلامی را به خود دیده است بلکه حتی در اسکانندیناوی هم که جنبش کارگری و جنبش زنان پیشرفت بسیاری کرده اند نیز اینگونه است و این می تواند گواه همان چند جمله ی پیشین باشد که فرهنگ مردسالار از طریق مناسبات سرمایه داری باز تولید می شود. وجود فرهنگ مردسالار در جنبش کارگری و ندیدن مسائل زنان کارگر مشکل بسیار بزرگی است. این مشکل اغلب به "خاص" بودن مساله زنان کارگر تعبیر می شود و گاه آنچنان "خاص" می شود که گویی چاره ای جز جداسازی آن از پیکر طبقه کارگر باقی نمی ماند. اما آنچه که باید از آن مبارزه کرد و آن را از پیکر طبقه کارگر جدا کرد، مبارزه با ذهنیت و عینیت مردسالاری است که در تشکل های کارگری وجود دارد. گاه از سر زیاده خواهی برای زنان کارگر تشکل مستقل به آنان پیشنهاد می شود اما نباید فراموش کرد که سازمان یابی طبقه کارگر زمانی میسر است که بر تفرقه های موجود در صفوف کارگری غلبه شود. البته باید به این نکته نیز توجه داشت که شاید در یک رشته ی تولیدی تنها راه حل ایجاد تشکل مستقل زنان کارگر باشد و یا برای زنانی که به کار خانگی اشتغال دارند (زنانی که در خانه کار می کنند و جایی تحت عنوان محیط کار ندارند و در عین حال نیز در تولید نقش دارند.) و این رشته ای است که در حال حاضر صرفاً زنانه است، پس تشکل نیز زنانه خواهد بود. اما اگر اینگونه موارد استثنایی را به کل تعمیم دهیم بسیار بیراهه رفته ایم و با این کار زنان را حاشیه نشین خواهیم کرد.

زمانی که بحث تشکل یابی به میان می آید منظور کل طبقه کارگر است. زنان و مردان کارگری که در بخش های صنعت، کشاورزی و خدمات مشغول به کار هستند و هنگامی که صحبت از فائق آمدن بر شکاف جنسیتی است نمی تواند راهکاری متفاوت از سایر تلاشهایمان داشته باشد. برای سامان بخشی به تشکل های کارگری حضور زنان کارگر در این تشکل ها یک باید است و این تنها منحصر به حضور فیزیکی زنان کارگر نمی شود. بلکه توجه به مسائل آنها هم به عنوان زن و هم به عنوان کارگر امریست اساسی. نابرابری های جنسیتی فراتر از دیوارهای محل کار هستند و در سرتاسر جامعه رواج پیدا کردند و اینها مسائلی است که دامن زنان کارگر را هم به عنوان بخشی از همین جامعه گرفته است. فحشاء، اعتیاد و هزاران مصیبت اجتماعی دیگر مسائلی هستند که زنان و مردان کارگر هر روز با آنها دست به گریبانند.... در مقالات بعدی سعی نگارنده بر آن است که زوایای بیشتری از تشکل یابی و صورت های مختلف آن را باز کند.

هیوا سرمدی

اختصاصی وبلاگ و نشریه ی کارگر

شنبه سی و یکم شهریور ۱۳۸۶